قصیده شنفری

أَقيموا بَني أُمّي صُدورَ مَطِيَّكُم ** فَإِنّي إِلى قَومٍ سِواكُم لَأَمَيلُ

ای قوم من حرکت کنید و پالان شتران را بربندید زیرا که من به قومی غیر از شما علاقه مندم و از دست این قوم خود من به جان آمده ام.

فَقَد حُمَّت الحاجاتُ واللَيلُ مُقمِرٌ ** وَشُدَّت لِطِيّاتٍ مَطايا وَأَرُحلُ

از خوابتان برخیزید و این هنگامه نیاز و حاجت است همه اسباب کوچ مهیاست. و عذری نمانده چونکه شب مهتابی و پالانها بر شتران نهاده شده است.

وَفي الأَرضِ مَنأى لِلكَريمِ عَنِ الأَذى ** وَفيها لِمَن خافَ القِلى مُتَعَزَّلُ

به درستی که زمین خداوند وسیع و گسترده است و اگر شخص بزرگوار و کریمی از اذیتی خوف داشته باشد می تواند از آن جا بر خیزد و به جای دیگری رود. و در روی این زمین برای آنکه از کینه و بغض دیگران بیم دارد، امکان عزیمت به مکانی دیگر وجود دارد.

لَعَمرُكَ ما في الأَرضِ ضيقٌ عَلى اِمرِئٍ ** سَرى راغِباً أَو راهِباً وَهوَ يَعقِلُ

و به جان تو سوگند؛ زمین بر روی مردی که برای نیل به آرزوهایش شبروی می کند، و یا برای رهایی از دشمنش شبانه راه را در پیش می گیرد، تنگ و ضیق نیست، اگر او عاقل و دانا باشد.

وَلِيّ دونَكُم أَهلَونَ سيدٌ عَمَلَّسٌ ** وَأَرقَطُ زُهلولٌ وَعَرفاءُ جَيأَلُ

من به غیر از شما خویشاوندانی دارم که آنها عبارتند از گرگ تندرو، پلنگ نرم مو و کفتال بال دراز

.

هُمُ الرَهطُ لا مُستَودَعُ السِرَّ ذائِعٌ ** لَدَيهِم وَلا الجاني بِما جَرَّ يُخذَلُ

اینها یارانی هستند اسراری که با آنها در میان باشد، بر ملاء وفاش نمی شود و اگر انسان مرتکب جنایتی شود او را به خاطر گناهش خوار و تنبیه نمی کنند.

وَكُلٌّ أَبِيٌّ باسِلٌ غَيرَ أَنَنّي ** إِذا عَرَضَت أُولى الطَرائِدِ أَبسَلُ

هر یک از این وحوش که برشمردم، با زور و توانی که دارد از پذیرفتن ظلم و زور إباء دارند و شجاعند. اگر جنگاوران سوارکار رخ بنمایند و یا اگر زمینه شکار مهیا شود از همه آن حیوانات دلیر بی باک

وَإِن مُدَّتِ الأَيدي إِلى الزادِ لَم أَكُن ** بِأَعجَلِهِم إِذ أَجشَعُ القَومِ أَعجَلُ

اگر سفره چیده شود و دست ها به سوی طعام دراز شود، در برداشتن لقمه و طعام عجول نخواهم بود زیرا که حریص ترین مردمان، آنهایی هستند که ولع و شتاب بیشتری به سوی طعام دارند.

وَما ذاكَ إِلاّ بَسطَةٌ عَن تَفَضُّلٍ ** عَلَيهِم وَكانَ الأَفضَلَ المتَفَضَّلُ

این صفات (از روی ضعف نیست بلکه از روی بخشش و ایثار است و گرامیترین مردم منم که ادعای فضل و بخشش را دارم چونکه ادعایم به حق است.

وَلي صاحِبٌ من دونِهم لا يَخونني ** إِذا التبسَت كفِّي بِهِ يَتَأَكّلُ

سه چیز مرا از فقدان آن که در مقابل نیکی من، نیکی نمی کند و آن که در معاشرت با او نفعی و سرگرمی نیست، بی نیاز می سازد که آن سه عبارتند از:

وَإِنّي كَفانِي فَقدُ مَن لَيسَ جازِياً ** بِحُسنى وَلا في قُربِهِ مُتَعَلَّلُ

قلبی دلاور، شمشیری جلا داده شده و تیر و کمانی دراز و نرم و پرطنین.

ثَلاثَةُ أَصحابٍ فُؤادٌ مُشَيَّعٌ ** وَأَبيَضُ إِصليتٌ وَصَفراءُ عَيطَلُ

این کمان پرطنین و نرم است که آن را جواهرات و قلاب کمان که بدان آویزان است، زینت داده است.

هَتوفٌ مِنَ المُلسِ المُتونِ يَزينُها ** رَصائِعُ قَد نيطَت إِلَيها وَمِحمَلُ

زمانی که تیر از دهانه کمان می جهد، آن کمان از شدت نرمی به صدا می آید گوئیا که زنی مصیبت زده و فرزند از دست داده است که ناله و فغان برپا کند.

إِذا زَلَّ عَنها السَهمُ حَنَّت كَأَنَّها ** مُرَزَّأَةٌ عَجلى تُرِنُّ وَتُعوِلُ

وَلَستُ بِمِهيافٍ يُعَشّي سَوامَهُ ** مُجَدَّعَةً سُقبانُها وَهيَ بُهَّلُ

من دیر تشنه می شوم و شترانم را به چراگاههای دور می برم تا از آن بخورند و از سرعت تشنگی هراسی ندارم مانند آن چوپانان که فرزندان شتران را از مکیدن شیر مادران باز می دارند تا آنکه شیر نصیب خودشان شود، نیستم و فرزندان شتر من چاق و چالاک اند چونکه پستان بند بر پستان مادرانشان نهاده نشده

وَلا جَبأَ أَكهى مُرِبٍّ بِعِرسِهِ ** يُطالِعُها في شَأنِهِ كَيفَ يَفعَلُ

من شخص ترسو و کم خیری که تاب دوری زنش را نداشته باشد و با او در اموراتش مشورت نماید، نیستم. (خانه نشین و زن صفت نیستم.)

وَلا خالِفٍ دارِيَّةٍ مُتَغَزِّلٍ ** يَروحُ وَيَغدو داهِناً يَتَكَحَّلُ

من مرد کم خیر و خانه نشین که با زنان برای گفتگو بنشیند و صبح و شب بر سرش روغن مالد و به چشمانش سرمه کشد، نیستم.

وَلَستُ بِعَلٍّ شَرُّهُ دونَ خَيرِهِ ** أَلَفَّ إِذا ما رُعتَهُ اِهتاجَ أَعزَلُ

من مرد ضعیف و بی اراده نیستم که شوش افزون بر خیرش باشد و در جنگ و میهمانی تلاش نمی کند و هرگاه او را بترسانی به سرعت فرار کند.

وَلَستُ بِمِحيارِ الظَلامِ إِذا اِنتَحَت ** هُدى الهَوجَلِ العِسّيفِ يَهماءُ هَوجَلُ

آنگاه که بیابانهای بی نشان باعث گمراه شدن شخص نادان شود، من به علت سفر زیاد و تجربه فراوان در هیچ بیابانی راه خود را گم نخواهد کرد.

إِذا الأَمعزُ الصُوّانُ لاقى مَناسِمي ** تَطايَرَ مِنهُ قادِحٌ وَمُفَلَّلُ

زمانی که پای خودم یا سم شترم به سنگلاخ برخورد کند، از آن مکان و سنگهایش آتش بر می خیزد. می خواهد قوت پاها و شدت دویدن خود را نشان دهد.

أَديمُ مِطالَ الجوعِ حَتّى أُميتَهُ ** وَأَضرِبُ عَنهُ الذِكرَ صَفحاً فَأَذهَلُ

گرسنگی را ادامه دهم تا آن را از بین ببرم و آن را از خاطر خویش بیرون می دانم تا آن را فراموش کنم و من قادرم نفس خود را از خواسته هایش باز دارم.

وَأَستَفُّ تُربَ الأَرضِ كَيلا يَرى لَهُ ** عَلَيَّ مِنَ الطَولِ اِمرُؤ مُتَطَوَّلُ

در واديها جولان دارم و خاک خشک آن را می بلعم تا اینکه شخص متکبری بر من فخر و منت نفروشد که تحمل منت دیگران را در هیچ جال ندارم.

وَلَولا اجتِنابُ الذَأمِ لَم يُلفَ مَشرَبٌ ** يُعاشُ بِهِ إِلّا لَدَيَّ وَمَأكَلُ

و اگر ترس از ننگ و عیب نبود (دست به کارهای ناروا می زدم و آن وقت می دیدی) که هر خوردنی و نوشیدنی که بدان امرار معاش شود، در نزد من یافت می شد.

وَلَكِنَّ نَفساً مُرَّةً لا تُقيمُ بي ** عَلى الذَأمِ إِلّا رَيثما أَتَحَوَّلُ

ولی من همتی والا و استقرار و روحی آزاد دارم که عیب و عار را بر نمی تابد و اگر با آن رو به رو شوم، بی درنگ از آن دور خواهم شد.

وَاَطوي عَلى الخُمصِ الحَوايا كَما اِنطَوَت ** خُيوطَةُ مارِيٍّ تُغارُ وَتُفتَلُ

و شکم خویش را بر گرسنگی می تابانم همانگونه که «ماری» ریسمان را می تابد و آن را محکم می پیچاند.

وَأَغدو عَلى القوتِ الزَهيدِ كَما غَدَا ** أَزَلُّ تَهاداهُ التَنائِفُ أَطحَلُ

من صبح زود برای به دست آوردن اندک غذایی خارج می شوم مانند گرگ ران لاغر و خاکستری رنگ که بیابانهای بی آب و علف را در طلب طعام بپیماید. (یعنی من به غذای کم قناعت می کنم و چون گرگ در طلب آن می روم.)

غَدا طاوِياً يُعارِضُ الريحَ هافِياً ** يَخوتُ بِأَذنابِ الشِعابِ وَيَعسَلُ

مانند گرگ گرسنه ای که صبح زود از لانه اش بیرون می رود و با دویدنش از باد سبقت می جوید. گرسنگی از شدت دوندگی آن نمیکاهد در گردنه ها به دنبال طعمه می گردد و خود را قعر وادیها می اندازد.